



شاپای الکترونیکی: ۳۹۶۳-۲۳۸۳

دوفصلنامه پژوهش‌های قرآنی در ادبیات

<http://koran.lu.ac.ir>



مقاله پژوهشی

تجلی قرآن کریم در شعر صفی‌الدین حلی

علی خضری^{*}

^{*} استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خلیج فارس بوشهر، بوشهر، ایران.

اطلاعات مقاله

دریافت مقاله:

۱۴۰۰/۰۲/۱۰

پذیرش نهایی:

۱۴۰۰/۰۶/۲۸

چکیده

قرآن کریم آینه تمام نمای تجلی قدرت خداوند و بزرگ‌ترین و پایدارترین معجزه الهی برای همه بشریت است. این کتاب هدایتگر که بالاترین درجه‌های بلاغت و زیبایی سخن را در بر دارد، همیشه الهام‌بخش اذهان خلاق شاعران بوده است و آنان از تعبیرات بی‌نظیر و اصطلاحات پرتنین قرآن در آثار خویش بهره جسته‌اند. الهام‌گیری از قرآن کریم، در ادبیات دوره انحطاط به دلیل رواج تصوّف و گرایش شاعران به زهد رواج بیشتری دارد. صفی‌الدین حلی از شاعران برجسته این دوره است که به دلیل شیعه بودن و پرورش یافتن در یکی از شهرهای ادب پرور عراق - حله - با قرآن و ادبیات قرآنی آشنایی تمام داشته و جلوه‌هایی از جمال این کتاب مقدّس را در بیشتر درونمایه‌های شعری خویش نموده است. در این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی با نگاهی به نظریه بینامتنیت به تأثیر قرآن بر شعر این شاعر پرداخته‌ایم. تجلی آیات قرآن در شعر شاعر در اغراضی چون مدایح نبوی، نمایان‌تر و پررنگ‌تر به نظر می‌رسد. همچنین استفاده تصرفی وی از آیات قرآنی از بسامد بالاتری برخوردار است.

واژگان کلیدی:

قرآن کریم، شعر عربی،

صفی‌الدین حلی،

بینامتنیت.

^{*} نویسنده مسئول

پست الکترونیک نویسندگان: alikhhezri84@yahoo.com

استناددهی به مقاله:

خضری، علی (۱۴۰۱). تجلی قرآن کریم در شعر صفی‌الدین حلی، دوفصلنامه پژوهش‌های قرآنی در ادبیات، سال هفتم، شماره اول (پیاپی ۹)، صص ۱۲۵-۱۳۸.



Doi:10.52547: koran.7.1.125

۱. مقدمه

یکی از رویکردهای مورد توجه در گرایش‌های نقد جدید، بینامتنیت است که به هدف درک و شناخت عمیق متون به بررسی چگونگی ارتباط و تعامل بین آنها می‌پردازد و شکل‌گیری هر متنی را زائیده ارتباط آن با متن‌های دیگر می‌داند. از طریق روابط بینامتنی می‌توان به عمق متن وارد شد و معانی و پیام‌های نهفته در آن را یافت. در بررسی این رابطه، سه عنصر اصلی متن حاضر، متن غایب و روابط بینامتنی دارای اهمیت می‌باشند. متن حاضر در واقع همان متن اصلی است که با متون دیگر در تعامل قرار گرفته است.

مفهوم بینامتنیت از جمله مفاهیمی است که به سختی می‌توان آن را در یک یا چند جمله به صورت خلاصه تعریف نمود؛ زیرا گستره وسیع آن باعث شده تا به فراخور حال، تعاریف گوناگونی از آن ارائه شود؛ اما به اختصار می‌توان گفت: بینامتنیت، به وجود آمدن یک متن جدید- متن بشری- از متون گذشته یا معاصر آن متن است، به گونه‌ای که متن، خلاصه‌ای از متون متعددی است که مرزهای آنها از میان رفته و سبک و سیاق تازه‌ای پیدا کرده است و چیزی جز ماده اولیه از متون گذشته باقی نمانده، آن هم به صورتی که متن اصلی در متن جدید غایب است. این نظریه ابتدا توسط «ژولیو کریستوا» در دهه شصت میلادی مطرح شد. به نظر او هیچ متنی [متن بشری] به صورت صرف و منحصر وجود ندارد و جدای از دیگر متون نیست. بلکه هر متنی اگر چه به دیگر هم متون اشاره‌ای نداشته باشد، با متون دیگر در حال مکالمه است و نمی‌تواند متونی یک‌سویه باشد. (آلن، ۱۳۸۰: ۵۳)

با مطالعه و با اندکی تأمل و تدبّر در متون مختلف، به این نکته پی می‌بریم که آثار شاعران و نویسندگان، همواره در ارتباط با یکدیگر بوده و از همدیگر بوده‌اند. نگاهی

گذرا به اشعار شاعران عرب از دوره جاهلی تا عصر حاضر، گویای این اثرپذیری آنها از متون دوره‌های پیش یا عصر خویش است که این اثرپذیری گاه در لفظ، گاه در معنا و گاه در سطح لفظ و معنا صورت گرفته است. قرآن کریم از مهم‌ترین این متونی است که شاعران و نویسندگان همواره از الفاظ زیبا و معانی والای آن الهام می‌گرفتند و آثار خویش را بدان مزین ساخته‌اند.

اثرپذیری از قرآن از همان صدر اسلام در شعر شاعرانی چون حسان بن ثابت و کعب بن زهیر آغاز گردید و در دوره انحطاط به خاطر رواج تصوّف و گسترش مدایح نبوی به اوج خود رسید. شاعران این دوره به بهانه‌های گوناگون، گاه برای مدح پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و یا مدح پادشاهان سخن خویش را به آیات قرآن می‌آراستند. نکته قابل توجه اینکه این اقتباس‌ها به شعر جلوه خاصی می‌بخشد؛ چرا که قرآن در نزد مسلمانان تقدّس و احترام خاصی دارد و آنجایی که شاعر از آیاتی در شعرش استفاده می‌کند، مخاطب خویش را بهتر جذب می‌کند و موجب می‌شود خواننده با دیده احترام و اطمینان بیشتری به شعر او بنگرد.

صفی‌الدین حلی نیز از جمله شاعران نامدار این دوره است که قرآن حکیم، تأثیر زیادی بر شعر او داشته است. تاکنون در مورد شعر و شخصیت این شاعر پژوهش‌های ارزشمندی صورت گرفته است که به برخی از این مقالات اشاره می‌شود: «مدح پیامبر (ص) از دیدگاه صفی‌الدین حلی» نگارش امین مقدّسی (۱۳۷۷ ه.ش)، «مقایسه مدایح نبوی دوره معاصر و دوره انحطاط» طهماسبی و اسماعیل‌زاده (۱۳۸۸ ه.ش)، «نگاهی تحلیلی بر حماسه‌های صفی‌الدین حلی» نگارش فؤادیان و صیادانی (۱۳۹۰ ه.ش)؛ نویسندگان در ضمن بررسی حماسه‌های شاعر، مختصری نیز در مورد اقتباس قرآنی موجود در حماسه‌های شاعر بحث کرده‌اند. «تضمین و

خویش چون ابن نباته، ابوحنان اندلسی، و صلاح‌الدین صفدی آمد و شد فراوان داشت. (سلیم، بی‌تا: ۳۲)

به نظر می‌رسد منزلت ادبی شاعر از منزلت اجتماعی وی بیشتر باشد. وی شاعر چیره‌دستی بود که مهارت خاصی در سرودن قصیده‌های طولانی داشت. در هر قالبی که خواسته به راحتی شعر سروده و خواسته‌های خویش را به خوبی و زیبایی به نمایش گذاشته است؛ به طوری که شگفتی بسیاری از عالمان علم و ادب را برانگیخته است. از جمله آنکه عمر فروخ ساختار شعر وی را بسیار نیکو توصیف کرده است. (فروخ، ۱۹۹۷: ۵۰۰) علامه امینی (ره) وی را از شاعران طراز اول عرب دانسته که شعرش هم لفظی زیبا و هم معنایی دقیق دارد (۱۹۶۷م: ۶، ۴۲) و جرجی زیدان نیز او را بزرگ‌ترین شاعر زمان خودش در خارج از مصر و شام محسوب کرده است. (۱۹۹۶م: ۱۴۶)

۳- جلوه‌هایی از تأثیر قرآن کریم بر شعر صفی الدین حلی

صفی‌الدین حلی در دوره‌ای زندگی می‌کرد که بر اثر اوضاع نابسامان سیاسی و هرج و مرج‌هایی که با حمله مغول ایجاد شده بود، اوضاع اجتماعی و فرهنگی هم کاملاً آشفته بود. هجوم مغول چیزی را برای کسی باقی نگذاشته بود و فشار مالیات‌های وضع شده نیز بر دوش مردم سنگینی می‌کرد. این بود که گروهی از مردم به جانب بی‌بندوباری رفتند و گروهی دیگر نیز به سوی زهد و ترک دنیا؛ لذا خانقاه‌های صوفیه فراوان شد و شاعران به مدح پیامبر (ص) و شفاعت از اولیا روی آوردند. (الفاخوری، ۱۳۷۸: ۶۲۰) این فرقه به دلیل مأنوس بودن با قرآن، از آیات قرآنی هم بیشتر در کلامشان استفاده می‌کردند. این کار آرام‌آرام به صورت یک فرهنگ ادبی

گونه‌های آن در چکامه‌های صفی‌الدین حلی» نوشته گنجی و اشراقی (۱۳۹۲ه.ش)، نویسندگان در این مقاله به بررسی تضمین مخصوصاً اقتباسات شاعر از شاعران دوره جاهلی همچون شنفری، امرؤالقیس و طرفه پرداخته‌اند. با این وجود پژوهش مستقلی در زمینه اثرپذیری شاعر از قرآن کریم صورت نگرفته است و ما در این پژوهش به بررسی تجلی قرآن با نگاهی به نظریه بینامتنیت در شعر این شاعر می‌پردازیم و به دنبال پاسخی برای سؤال‌های زیر هستیم:

۱- نحوه اثرپذیری و بینامتنیت قرآنی در شعر شاعر چگونه است؟

۳- در کدام یک از اغراض شعری شاعر اثرپذیری از قرآن، نمود و بازتاب بیشتری دارد؟

۲- شرح حال و زندگی ادبی صفی‌الدین حلی

صفی‌الدین حلی شاعر نامدار دوره انحطاط در سال ۶۷۷ هجری در شهر حله عراق دیده به جهان گشود. نسبت او به قبیله طی می‌رسد که از آن قبیله شاعران بلندآوازه‌ای چون حاتم طائی، طرمّاح، ابوتمام و بحتری در عرصه ادب خودنمایی کرد.

صفی‌الدین در شهر حله پرورش یافت و در درس‌های مختلف دینی و ادبی زمان خویش شرکت می‌کرد. از آنجا که وی به کار تجارت مشغول بود از اعیان و اشراف شهر حله به شمار می‌آمد و با داشتن چنین صفاتی برای همگان قابل احترام بود، (علوش، ۱۹۵۹: ۲۷۹) اما وی بعد از مدتی رخت خویش را بر بست و راهی دیگر دیار گردید. او در جاهای مختلف به سرزمین اسلامی همچون ماردین، بغداد، دمشق، قاهره و حجاز سفر کرده و با ادیبان بزرگ و صاحب‌نام عصر

عام درآمد، به گونه‌ای که شاعران به اشکال گوناگون از این کتاب آسمانی در شعرشان استفاده می‌کردند. حتی کسانی چون «بوصیری» آیاتی را در قرآن می‌جستند که منطبق با اوزان عروضی بود و عین همان آیات را در شعر خود می‌آوردند. مانند:

لَا تُكْذِبُ إِنَّ الْيَهُودَ وَ قَدْ
عَوُّوا عَنِ الْحَقِّ مَعَشَرٌ لُّؤْمَاءُ
«قَتَلُوا الْأَنْبِيَاءَ وَاتَّخَذُوا الْعِجْلَ
أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ»

(البوصیری، بی تا: ۶۱)

(تکذیب نکن که یهودیان در حالی که از حق منحرف شده‌اند، گروهی پست و رذل هستند/ پیامبران را کشتند و گوساله را به پرستش گرفتند. بدانید که آنان همان نادانان هستند.)

صفی‌الدین حلی هم از جمله این افراد است که دیوانش سرشار از آیات قرآنی است. وی چه در مدایح خویش و چه در دیگر اغراض شعری به تناسب شعرش از قرآن یاری می‌طلبد. اینک به بررسی این تأثیر بر درون‌مایه‌های شعری وی می‌پردازیم.

۳-۱-۳ مدایح

۳-۱-۱-۳ مدایح نبوی

صفی‌الدین حلی به اعتبار این که در خانواده‌ای مسلمان و شیعی و در شهری چون حله که از شهرهای ادب پرور و شیعه نشین عراق است، پرورش یافت و مطالعاتی نیز در ادب و در کنار آن در دین داشت، با قرآن و ادبیات قرآنی، آشنایی زیادی داشت، به طوری که آگاهانه و ناخود آگاه تحت تأثیر

آیات قرآن کریم قرار گرفته است. این اثرپذیری در اشعار مدحی وی از جنبه‌های گوناگون قابل بررسی است. مثلاً وی در مدح پیامبر اسلام (ص)، گاهی به طور کلی قرآن را به شهادت می‌گیرد. مانند:

مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى الْمُخْتَارَ مَنْ خُتِمَتْ
بِمَجْدِهِ مُرْسِلُوا الرَّحْمَنِ لِلْأُمَمِ
فَذِكْرُهُ قَدْ أَتَى فِي «هَلْ أَتَى» وَ «سَبَأُ»
وَفَضْلُهُ ظَاهِرٌ فِي «النَّبِیِّ» وَ «الْقَلَمِ»
(الحلی، ۱۹۹۷: ۵۷۸)

(محمد مصطفی، آن برگزیده‌ای که بزرگی و عظمت او به ارسال پیامبران الهی پایان داد/ ذکر او در سوره‌های «هل اُتی» و «سبأ» آمده است و فضایل او در سوره «قلم» نمایان است.)

آنچه در این دو بیت پرواضح به نظر می‌رسد، این است که حضرت محمد (ص) خاتم پیامبران علیهم السلام بوده و بعد از او دیگر پیامبری نخواهد آمد که این مفهوم را شاعر از قرآن گرفته است. در ادامه می‌گوید: ذکر پیامبر در سوره‌های «هل اُتی» - انسان - و «سبأ» آمده است.

جلوه دیگری از کاربردهای قرآنی در شعر صفی‌الدین حلی، استفاده بدون تصرف آیات است. این نوع کاربرد در اصطلاح بینامتنیت، نفی جزئی یا اجترار نام دارد. به عبارتی دیگر در این نوع بینامتنیت متن غایب بدون هیچ تغییری تکرار می‌شود؛ به گونه‌ای که نویسنده جزئی از متن غایب را در متن خود می‌آورد و متن حاضر ادامه‌ی متن غایب است. (عزام، ۲۰۰۱: ۱۱۶) مثلاً در جایی که شاعر، پیامبر را مدح می‌کند، دست نیاز به سوی وی دراز کرده و از او طلب شفاعت می‌کند و به هنگام عرض حاجت، حاجت خویش را از قرآن می‌گیرد:

وَقَدْ أَمَّ نَحْوَكَ مُسْتَشْفِعًا
إِلَى اللَّهِ مِمَّا إِلَيْهِ نُسِبَ
سَلَّ «اللَّهُ» يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا
وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»

(الحلی، ۱۹۹۷: ۸۸)

(و تو را قصد کرده است تا نزد خداوند او را در اعمال ناپسند منتسب به او، شفاعت کنی / از خدا بخواه که راه خلاصی برای او قرار دهد و از جایی که گمان نمی‌رود او را روزی فرماید.)

همانگونه که ملاحظه می‌شود به جز کلمه اول بیت دوم (سَلَّ) که از خود شاعر است، بقیه بیت برگرفته از قرآن است: «...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا / وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (الطلاق / ۲ و ۳) (هر کس از خدا پروا کند و حدود الهی را رعایت کند، خدا برای بیرون شدن او از تنگناها راهی پدید می‌آورد و از جایی که تصور نمی‌کند به او روزی می‌رساند). شاعر در جای دیگر نیز برای عرض حاجت چنین می‌سراید:

فَمَنْ أَتَى اللَّهَ بِعَرْفَانِكُمْ
فَقَدْ «أَتَى» اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»

(الحلی، ۱۹۹۷: ۸۹)

(هر کس با معرفت و شناخت شما به پیش خدا آید، در حقیقت با قلبی سلیم به نزد او آمده است.)

این بحث در قطعه کوتاهی در مدح اهل بیت (ع) آمده که در مصراع دوم از قرآن بهره گرفته است. غیر از کلمه اول مصراع دوم (فقد) بقیه مصراع برگرفته از این آیه است: «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ». (الشعراء / ۸۹) متن غائب در خصوص حضور انسان‌ها در محضر خداوند است که در آن روز مال و فرزند هیچ سودی برای انسان ندارد، جز کسی که قلبی پاک داشته باشد که ثمره چنین قلبی نیز عمل صالح است. شاعر، با

بکارگیری این آیه، چنین می‌فهماند که خداوند در قیامت قلب سلیم را می‌پذیرد، نه قلب سقیم و شرط داشتن قلب سلیم، معرفت اهل بیت (ع) است و این آیه را به عنوان نتیجه معرفت عترت پاک پیامبر (ص) می‌داند.

شیوه دیگر صفی‌الدین حلی، بکارگیری آیات با تصرف است. بدین گونه که وی، کلمه یا کلماتی را از آیه‌ای برگرفته و آن را در جمله ویتی که خود می‌خواهد به کار می‌برد. در اینجا ممکن است ترتیب کلمه‌های برگرفته از آیه نیز تغییر پیدا کند ولی این جابجایی به مفهومی که شاعر آن را اراده می‌کند، ضربه نمی‌زند. این نوع کاربرد در اصطلاح بینامتنیت، نفی متوازی یا امتصاص نام دارد. به عبارت دیگر در این نوع بینامتنیت، متن غایب به صورتی در متن حاضر جلوه‌گر شده که جوهری معنای متن غایب در متن حاضر تغییر اساسی نمی‌کند، بلکه با توجه به مقتضای متن حاضر و نیز معنای آن، نقشی را که در همان متن غایب ایفا می‌کند، در متن حاضر نیز به عهده دارد. (سالم، ۲۰۰۷: ۵۱) این نوع کاربرد در شعر صفی‌الدین حلی از بسامد بسیار بالایی برخوردار است.

وَمَنْ بَشَّرَ اللَّهَ الْأَنْفَامَ بَأَنَّهُ
مُبَشِّرُهَا عَنْ إِذْنِهِ وَ نَذِيرُهَا

(الحلی، ۱۹۹۷: ۸۰)

(کسی که خداوند به مردم بشارت داده است که وی با اجازه او بشارت‌دهنده و هشداردهنده مردمان است.)

در این بیت، شاهد قرآنی در سه کلمه (بَشَّرَ)، (مُبَشِّرَ) و (نذیر) است. این هر سه کلماتی هستند که شاعر از قرآن اقتباس کرده است. بشیر و نذیر صفاتی هستند که بارها در قرآن درباره پیامبر آورده شده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ

(ای فرستاده خدا، از گناهانی که خرد آن با کوه‌های بلند برابری می‌کند به تو شکایت می‌کنم / گناهانی که اگر کوه‌ها به حمل و نگهداری آن‌ها، امتحان می‌شدند از هم می‌پاشیدند و کوه ثبیر نیز نابود می‌شد).

شاعر در بیت دوم از سوره‌های احزاب و حاقه بهره گرفته است، آنجا که خداوند می‌فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيِّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا...» (الأحزاب/ ۷۲) (ما امانت الهی را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند). «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً» (الحاقه/ ۱۴) (و زمین و کوه‌ها از جای خود برداشته شوند و هر دوی آنها با یک تکان ریز ریز شوند).

در متن غائب سخن از امانت الهی است و اینکه آسمان‌ها و کوه‌ها و زمین آن را نپذیرفتند. شاعر گناهان خویش را به جای امانت الهی می‌گذارد و می‌گوید که گناهان وی آن قدر زیاد است که اگر بر کوه‌ها حمل شود، متلاشی می‌گردند.

شاعر در مدح اهل بیت (ع) نیز، همین شیوه، یعنی استفاده از قرآن برای بیان مناقب و مدح ایشان را در پیش می‌گیرد:

إِنَّمَا اللَّهُ عَنكُمْ أَذْهَبَ الرَّجْسِ
فَرَدَّتْ بَغِيضَهَا الْأَحْقَادُ
(الحلی، ۱۹۹۷: ۹۰)

(همانا خداوند هر نوع پلیدی را از شما دور کرد، پس به دنبال خشمی که از فضیلت شما در دل دشمنان به وجود آمد، کینه‌ها شکل گرفت).

واضح است که شاعر به آیه تطهیر اشاره دارد، جایی که خداوند می‌فرماید: «...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ

شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» (الأحزاب/ ۴۵) (ای پیامبر ما تو را گواه و بشارت‌گر و هشداردهنده فرستادیم)

وی در جایی دیگر چنین می‌آورد:

وَ مَنْ رَقِيَ فِي الطَّبَاقِ السَّعِ مَنْزِلَةً
مَا كَانَ قَطُّ إِلَيْهَا قَبْلَ ذَاكَ رُقًى
وَ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى نَحْوَ خَالِقِهِ
كَقَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى إِلَى الْعُنُقِ
(الحلی، ۱۹۹۷: ۸۶)

(کسی که در آسمان‌های هفت‌گانه، آن قدر منزلت داشت که قبل از او کسی به آن منزلت نرسیده بود / و کسی که آن قدر به پروردگارش نزدیک شد که مثل فاصله دو سر یک کمان شدند و یا شاید نزدیک‌تر).

شاعر در اینجا از بین فضایل رسول الله (ص) به معراج پرداخته و برای بیان مطلبش، باز از قرآن کمک گرفته است. آیه در سوره مبارکه «نجم» است، آنجا که از معراج پیامبر و وحی خداوند به وی سخن می‌گوید: «وَهُوَ بِالْأُفْقِ الْأَعْلَى»، «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى»، «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى». (النجم/ ۹-۷) (در حالی که او در افق اعلی بود، سپس نزدیک آمد و نزدیک‌تر شد تا به قدر طول دو سر کمان یا نزدیک‌تر شد)

صفی‌الدین حلی گاهی از گناهان خویش می‌نالند و شکایت به نزد پیامبر (ص) می‌برد و علاقه‌مند است نه با زبان ساده؛ بلکه از زبان قرآن استفاده کند:

إِلَيْكَ رَسُولَ اللَّهِ أَشْكُو جَرَائِمًا
يُؤَاوِي الْجِبَالَ الرَّاسِيَاتِ صَغِيرَهَا
كَبَائِرُ لَوْ تُبْلَى الْجِبَالُ بِحَمْلِهَا
لَدَكَّتْ وَنَادَى بِالتَّبْشِيرِ ثَبِيرَهَا
(الحلی، ۱۹۹۷: ۸۱)

أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً» (الأحزاب: ۳۳) (... خداوند فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند).

وی در جایی دیگری نیز به این آیه اشاره کرده و چنین سروده است:

أَعَنَكُم نَفَى الرَّجْسِ أَمَّ عَنْهُمْ
لِطْهَرِ النَّفْسِ وَ أَلْبَابِهَا
(الحلی، ۱۹۹۷: ۹۳)

(آیا خداوند پلیدی را از شما دور کرد یا از ایشان که دارای جان‌ها و افکاری پاک هستند؟)

۳-۱-۲ مدح پادشاهان

صفی‌الدین حلی در سفرهای طولانی خویش در مصر و شام و ماردین به پادشاهان و بزرگانی چون ملک مؤید ابوالفداء و پسرش ملک افضل - ممدوحان ابن نباته - و ناصر بن قلاوون و کاتب دربار او علاءالدین بن اثیر پیوست و آنان را مدح گفت؛ (باشا، ۱۴۱۹: ۳۰۷) لذا او نیز چون بحتری در دربار متوکل و متنبی در دربار سیف‌الدوله می‌کوشید تا بهترین واژه‌ها و زیباترین ترکیب‌ها را در ستایش ممدوحان خویش بیاورد. او در چنین مدایحی نیز از آیات قرآنی استفاده می‌کند. مثلاً در موشحی که در ستایش ملک منصور سروده است، چنین می‌گوید:

فَإِذَا مَا أَمَّهُ رَاجِي التَّوَالِ
جَادَ بِالمَوْجُودِ
وَسِوَاهُ إِنْ دَعَاهُ دُؤْلَسَانِ
«يَمَعُ»
(الحلی، ۱۹۹۷: ۱۲۲)

(اگر امیدواری به جانبش آید، آنچه دارد می‌بخشد/ و غیر از او هر گاه کسی از او درخواستی کند، از کمترین چیز هم دریغ می‌کند).

شاعر در اینجا چنین می‌نمایاند که ممدوح وی بسیار سخاوتمند است و از بخشیدن آنچه دارد، دریغ نمی‌ورزد. وی از سوره «ماعون» مدد گرفته است؛ جایی که خداوند متعال می‌فرماید: «وَ يَمْنَعُ الْمَاعُونَ» (الماعون: ۷) (و از اموال خویش آنچه نیاز دیگران را برمی‌آورند دریغ می‌ورزند). متن غائب در خصوص کسانی است که ریاکارانند و دیگران را از اموال خویش می‌رانند. شاعر با تغییری که در صیغه فعل ایجاد نموده، آن را در خصوص مخالفان ممدوح به کار گرفته است و با این کار به خوبی از عهده نکوهش مخالفان ممدوح برآمده است. او در جایی دیگر درباره سخاوتمندی ملک ناصرالدین چنین می‌سراید:

وَالْمَلِكُ الَّذِي يَرَى الْمَنَّ
كَأَنَّ يَوْصِفُ الْمُهِمِّنِ الْمَنَّانِ
وَالْجُودُ السَّمْحُ الَّذِي مَرَجَ الـ
بِحَرِّينِ مِنْ رَاحَتِهِ يَلْتَقِيَانِ
(الحلی، ۱۹۹۷: ۱۸۷)

(پادشاهی که منت گذاشتن بر بخشش را شرک برای خداوند مَنّان می‌داند/ بخشندهٔ پربخشش که دو دریای بخشش از دو دستش جاری است).

شاعر در مدح ممدوح خویش علاوه بر اینکه صفات باری تعالی همچون «المهمین» و «المَنَّان» را از قرآن گرفته، از لحاظ معنایی و لفظی نیز تحت تأثیر این کتاب آسمانی قرار گرفته است. ابتدا از سوره «بقره» بهره گرفته، جایی که سخن از انسان‌های نیکویی است که بخشش خود را با منت از بین نمی‌برند: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُونَ مَا

أَنْفَقُوا مَتًّا وَلَا أَذَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ / ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى...» (بقره / ۲۶۲ و ۲۶۴) (کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند منت و آزاری روا نمی‌دارند، پاداش آنان نزد پروردگارشان محفوظ است، و بیمی بر آنان نیست، و اندوهگین نمی‌شوند).

سپس در بیت دوم از سوره «الرَّحْمَن» بهره گرفته است؛ جایی که خداوند می‌فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» (الرحمن: ۱۹) (دو دریا را به گونه‌ای روان کرد که با هم برخورد کنند). وی علاوه بر اینکه ممدوحش را شخص کریمی می‌داند که به خاطر بخشش‌هایش بر کسی منت نمی‌نهد، اندازه بخشش او را هم از حد بیرون می‌داند و با اضافه کردن عبارت «من راحتيه» در میان آیه به زیبایی مقصودش را بیان کرده است که این نوع بینامتنیت نیز از نوع نفی متوازی یا امتصاص است.

شاعر در جایی دیگر وقتی می‌خواهد از عظمت و شکوه ملک صالح صحبت کند، به زیبایی از قرآن بهره می‌گیرد و می‌گوید:

إِنْ شَاهَدَ بِأَسْءُ ذَوُو التَّيجَانِ تَحْتَ الْحَلَقِ
مِنْ هَيْبَتِهِ خَرُّوا إِلَى الْأَذْقَانِ مِثْلَ الْعُنُقِ
(الحلّی، ۱۹۹۷: ۱۷۷)

(اگر تاجداران خشم او را در زیر حلقه‌های زره ببینند/ از هیبتش چون تنه درخت برچانه به سجده می‌افتند).

شاعر آنقدر ملک صالح را پرهیت و باشکوه می‌داند که وقتی پادشاهان دیگر در مقابلش قرار می‌گیرند بی‌اختیار به سجده می‌افتند، چه برسد به عامه مردم که طاقت رویارویی با وی را ندارند. شاعر در اینجا نیز از قرآن بهره می‌گیرد، آنجایی که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «قُلْ آمِنُوا بِهِ

أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا» (اسراء: ۱۰۷) (بگو چه به آن ایمان بیاورید یا نیاورید بی‌گمان کسانی که پیش از نزول آن دانش یافته‌اند چون بر آنان خوانده شود سجده کنان به روی در می‌افتند). البته واضح است که این آیه درباره قرآن نازل شده، ولی شاعر آن را در مدح ممدوح خود به کار برده است. وی همین مضمون را در مدح ملک ناصر نیز تکرار کرده و گفته است:

مَلِكٌ إِذَا اكْتَحَلَ الْمُلُوكُ بُثُورَهُ
خَرُّوا لِهَيْبَتِهِ إِلَى الْأَذْقَانِ
(الحلّی، ۱۹۹۷: ۹۹)

(پادشاهی که اگر پادشاهان دیگر مقدار کمی از نور وی را سرمه چشم خود کنند از هیبتش به سجده می‌افتند).

اما شاعر در این نوع از مدایح، گاهی اوقات ممدوح را بیش از آنچه که هست می‌ستاید و در این موارد هم از قرآن غافل نشده و تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. مانند بیت زیر که در مدح ملک منصور سروده است:

أُعْطِيَ فِي الْمُلْكِ مَا لَانَ الْحَدِيدُ لَهُ
حُكْمًا، فَأَنْتَ سَلِيمَانٌ وَ دَاوُدُ
(همان: ۱۸۰)

(در پادشاهی حکمتی به تو داده شده که آهن نیز در مقابل آن نرم می‌شود. پس چون حضرت سلیمان و داوود علیهما السلام هستی).

شاعر با اشاره به حکمت و حکومت حضرت داوود و حضرت سلیمان علیهما السلام که در قرآن ذکر شده است، ممدوح را از روی غلو و مبالغه هم‌طراز با آن دو بزرگوار دانسته است. وی به یک نفر ایشان هم پسند نمی‌کند؛ بلکه

یا بُدوراً تَغِيبُ تَحْتَ الثَّرَابِ
وَجِبَالاً تَمُوتُ مَرَّ السَّحَابِ
(الحلی، ۱۹۹۷: ۲۸۹)

(ای ماه‌های در خاک نهان و ای کوه‌های چون ابر روان)

شاعر ملک منصور را چونان کوهی استوار می‌داند، اما با این همه عظمت که کوه دارد باز هم او را از مرگ در امان نمی‌دارد. شاعر این مفهوم را که کوه‌ها دائماً در حال حرکت هستند، از قرآن می‌گیرد و در مقام ملک منصور به کار می‌برد: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُوتُ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْفَقَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ» (النمل: ۸۸) (و کوه‌ها را می‌بینی و می‌پنداری آنها بی‌حرکتند و حال آن که آنها ابرآسا در حرکتند. این صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است. در حقیقت، او به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است).

و یا این دو بیت که در رثای یکی از امیران سروده است:

قَمَرٌ أَسْرَعَتْ لَهُ الْأَرْضُ كَسْفًا
وَكَذَا الْأَرْضُ تَكْسِفُ الْأَقْمَارَ
أَذْهَلَ الْعَقْلَ رُزُؤُهُ فَتَرَى النَّاسَ
سَكَّارٍ وَ مَا هُمْ بِسُكَارٍ
(همان: ۳۱۸)

(ماهی بود که زمین او را به سرعت پوشانید. و زمین این چنین ماه‌ها را می‌پوشاند/ مصیبت مرگ او، عقل را سرگردان کرد. در نتیجه مردم را سرگردان می‌بینی در حالی که سرگردان نیستند.)

شاعر در اینجا متوفی را به ماه مانند ساخته که زمین او را پوشانیده است. شاعر واژگان خویش را از قرآن می‌گیرد: «فَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا يَبَيِّنُ أَيْدِيَهُمْ وَمَا خَلَقَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ

ممدوح را چونان هر دوی ایشان می‌داند که در اینجا از سوره انبیاء بهره گرفته است. آنجا که خداوند می‌فرماید: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ» (الأنبياء: ۷۹) (پس از آن داوری را به سلیمان فهماندیم و به هر یک از آن دو حکمت و دانش عطا کردیم و کوه‌ها را به داوود و پرندگان به نیایش واداشتیم و ما کننده کار بودیم).

۳-۲ سایر اغراض شعری

همان طور که در بخش شرح حال و زندگی صفی‌الدین حلی اشاره شد، وی مهارت خاصی در قصیده‌های طولانی و قطعه‌ها داشته است. او در بیشتر اغراض شعری طبع آزمائی کرد و دیوان خویش را بدان آراست. همچنین او خود مخترع چندین نوع ادبی از جمله موشح تضمینی بود که در خلال آن یک بیت از شاعران کهن را تضمین می‌کرد. (الزيات، ۱۹۸۵:

۴۶۸)

در بخش قبل به بررسی تأثیر قرآن بر مداخل شاعر پرداختیم. در این بخش به اثرپذیری این شاعر بزرگ در سایر اغراض شعری از جمله رثا و غزل می‌پردازیم. هرچند که به خاطر نوع غرض شعری، اثرپذیری از قرآن در این انواع کمتر به چشم می‌خورد.

شاعر در مرثیه‌های خود مضامین قرآنی را در کاربردهای گوناگون به کار می‌برد. وی گاهی با استفاده از قرآن می‌خواهد عظمت مصیبت را برساند. مانند بیت زیر که در رثای ملک منصور سروده است:

نَشَأْ نُخْصِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ...» (سبأ: ۹) (آیا به آنچه- از آسمان و زمین- در دست‌رسان و پشت سرشان است ننگریسته‌اند؟ اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم، یا پاره سنگ‌هایی از آسمان بر سرشان می‌افکنیم...) سپس مصیبت مرگش را آنقدر بزرگ می‌داند که یادآوری آن و دیدن آن مصیبت، مردم را از خود بی‌خود می‌کند، به گونه‌ای که گویی مست شده‌اند. شاعر، این مفهوم را مستقیماً از قرآن می‌گیرد. آن جا که خداوند تبارک و تعالی به هنگام سخن از قیامت و زلزله بزرگ آن روز می‌فرماید: «يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى...» (الحج: ۲) (روزی که آن را ببینند، هر شیردهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد فرو می‌گذارد و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد و مردم را مست می‌بینی و حال آن که مست نیستند). متن غائب در مورد زلزله رستاخیز است که بر اثر عظمت آن وحشت و حیرت سراپای همه را می‌گیرد به گونه‌ای که هیچ کس را با دیگری کاری نیست و گویی مردم در این وحشت خود مست و سرگرداند حال آنکه چنین نیست. اما همان طور که گفته شد شاعر از این عبارت قرآنی در رثای بزرگان بهره گرفته و از آنجا که تغییری در متن غائب ایجاد نکرده از نوع نفی جزئی یا اجترار است.

شاعر گاهی در مرثیه‌هایش از قرآن به گونه‌ای استفاده می‌کند که ضعف و ناتوانی انسان در برابر مرگ را هم برساند. مانند:

أَفِي السَّيِّ وَالْعَشِيرَيْنِ أَفْقُدُ سَيِّئَةً
جِبَالاً غَدَتٍ مِنْ عَاصِفٍ الْمَوْتِ كَالْعِهْنِ
(الحلی، ۱۹۹۷: ۳۰۹)

(آیا در ۲۶ سالگی، باید شش نفر را از دست بدهم. کسانی که در عظمت مانند کوه بودند ولی از تند باد مرگ در امان نماندند).

شاعر این بیت را در خلال قصیده‌ای که در رثای شش نفر از نزدیکانش سروده، آورده است. در این بیت، باز هم ایشان را به عظمت می‌ستاید و چونان کوه تصور می‌کند و هم اینکه مرگ را کلمه‌ای حق و غیرقابل گریز می‌داند. وی چنین اظهار می‌دارد که با وجود این همه استواری و استحکام، باز هم در برابر تندباد مرگ طاقت ندارند و آنچنان فرو می‌پاشند که گویا پنبه هستند. شاعر این مطلب را از سوره «القارعه» گرفته است: «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ»، «وَيَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» (القارعه/ ۵-۴): (روزی که مردم چون پروانه پراکنده گردند و کوه‌ها مانند پشم زده شده رنگین شود). متن غائب در مورد زلزله روز رستاخیز است که کوه‌ها چون پنبه رشته می‌شوند. اما شاعر آن را در رثای عزیزان به کار برده است و چون تغییراتی در آیه ایجاد نموده، از نوع نفی متوازی یا امتصاص است.

صفی‌الدین حلی در قصاید غزلی خویش نیز تحت تأثیر قرآن قرار گرفته است. وی در حالی که مفاهیم عاشقانه را در شعر بیان کرده، در توصیفاتش به زیبایی از واژه‌ها و ترکیبات قرآنی استفاده نموده است:

عَذَابُ الْهَوَى لِلْعَاشِقِينَ أَلِيمٌ
وَأَجْرُهُمْ يَوْمَ الْمَعَادِ عَظِيمٌ
فَوَاللَّهِ لَا ذَاقُوا الْجَحِيمَ وَإِنْ جَاءُوا
فَحَسِبُهُمْ أَنَّ الْعَذَابَ رَامَ جَحِيمٍ
(الحلی، ۱۹۹۷: ۳۴۲)

(عذاب عشق برای عاشقان دردآور است و اجر ایشان نیز در قیامت بزرگ و زیاد است/ به خدا قسم! آتش جهنم را اگر

چه جنایت کرده باشند نچشند. همین که عشق خودآتشى است آنها را کافىست).

وَإِذَا مَرَضْتُ، فَإِنَّهَا تشفىنى
(الحلّى، ۱۹۹۷: ۲۵۹)

شاعر برای این که شدّت و سختی عشق و فراق را توصیف کند، با استفاده از مفاهیم قرآنى آن را به تصویر مى‌کشد. وی چنان عذاب هجران را سخت مى‌داند که آن را با عذاب جهنم برابر مى‌نهد. شاعر جهنم عاشق را در همین دنیا مى‌داند و در آخرت او را با صالحان هم ردیف مى‌بیند و برای او اجر عظیم را پاداش مى‌داند. همان گونه که مى‌دانیم واژه‌های «عذاب أليم» و «اجر عظیم» بارها در قرآن تکرار شده است. مانند: «لِيَسْتَلَّ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا» (الأحزاب: ۸) (تا راستان را از صدقشان باز پرسد، و برای کافران عذابى دردناک آماده کرده است). «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (العنكبوت: ۲۳) (و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند، آنانند که از رحمت من نومیدند و ایشان را عذابى پردرد خواهد بود). «وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا» (الفرقان: ۳۷) (و برای ستمکاران عذابى پردرد آماده کرده‌ایم). «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (التوبة: ۲۲) (جاودانه در آنجا خواهند بود، در حقیقت خداست که نزد او پاداشى بزرگ است) و «اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (الأنفال / ۲۸) (و بدانید که اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند، و خداست که نزد او پاداشى بزرگ است). اما زیبایی این تأثیر در ابیات زیر بیشتر به چشم مى‌خورد:

(چشمان تو با یک نگاه مرا مى‌میراند و اگر بخواهی با یک نگاه زنده‌ام مى‌کنی / و همچنین بلای من از بیماری پلک‌هاست و آنگاه که مریض مى‌شوم همانا شفاىم مى‌دهند).

شاعر در اینجا مى‌خواهد صفاتی برای سیما و چشم معشوق بیاورد. او از گنجینه لغوی خویش استفاده نمى‌کند؛ بلکه توصیفاتش را از قرآن مى‌گیرد و کلمه‌های برگرفته از آیات را عیناً و یا با کمی تصرف بیان مى‌کند. وی در اینجا از سخنان حضرت ابراهیم (ع) با بت پرستان استفاده مى‌کند که مى‌گوید: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ» (الشعراء: ۸۱-۷۸) (آن کس که مرا آفریده همواره مرا مى‌میراند و آنکس که او به من خوراک مى‌دهد و سیراب مى‌کند و چون بیمار شوم او مرا درمان مى‌بخشد و آن کس که مرا مى‌میراند و سپس زنده‌ام مى‌گرداند). در این جا نیز شاعر با تغییراتی که در آیه ایجاد مى‌کند آن را به خوبی برای بیان مقصود خویش به کار مى‌گیرد که باز هم بینامتنیت از نوع نفی متوازی یا امتصاص است.

شاعر در غزلیات خویش گاهی نیز با استفاده از آیات قرآنى استدلال مى‌کند تا بدین وسیله دل معشوق را به دست آورد:

ها قَدْ جَرَحَتْ بِنَبْلِ عَيْنِكَ الْحَشَى
فَدَعَى فُؤَادِي، فَالْجُرُوحُ قَصَاصُ
(الحلّى، ۱۹۹۷: ۳۴۵)

(هان! با تیر مژگان اندرونم را زخم کردی، پس دلم را رها کن که زخم‌ها قصاص دارند).

وَتُمِيتُنِي الأَلْحَاطُ مِنْكَ بِنَظَرَةٍ
وَإِذَا أَرَدْتُ، بِنَظَرَةٍ تُحْيِينِي
وَكَذَاكَ مِنْ مَرَضٍ الْجُفُونِ بِلَيْتِي

شاعر در این بیت تحت تأثیر آیه قصاص قرار گرفته که خداوند می‌فرماید: «وَكُنْتُمْ عَلَيْكُمْ فِيهَا أَنْ تَنْفُسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ...» (المائدة: ۴۵) (و در [تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی در مقابل بینی، و گوش در برابر گوش، و دندان در برابر دندان می‌باشد و زخم‌ها نیز قصاص دارند).

شاعر در جایی که از دوستان و عزیزان دور افتاده است، از باد صبا می‌خواهد که سلام او را به دوستانش برساند و در اینجا نیز از قرآن مدد گرفته و می‌گوید اگر نادانی از تو در مورد من سؤال پرسید، او را با سلام پاسخ بده:

بَلِّغْهُ السَّلَامَ
رِيحَ الصَّبَا عَنِّي السَّلَامَ
وَإِذَا خَاطَبَكَ
جَاهِلٌ بِسُلَى قَوْلِي: سَلَامًا
(الحلی، ۱۹۹۷: ۴۹)

(ای باد صبا سلام مرا به دوستانم برسان و اگر در مسیرت، انسان جاهلی از تو در مورد من پرسید، او را با سلام پاسخ بده).

شاعر در بیت دوم، بخشی از آیه ۶۳ سوره فرقان را اقتباس نموده است؛ آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «... وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (و هنگامی که نادانان با سخنی جاهلانه آنان را خطاب می‌کنند، در پاسخ، سخنی مسالمت آمیز بر زبان می‌آورند). و از آنجا که شاعر تغییراتی در زمان فعل‌ها به وجود آورده، این بینامتنیت نیز از نوع نفی متوازی است.

شایان ذکر است که شاعر در بسیاری از اشعار خویش به داستان پیامبران مانند داستان حضرت موسی، عیسی و ابراهیم علیهم السلام اشاره دارد. مانند:

هَذِي عَصَايَ الَّتِي فِيهَا مَارَبُّ لِي
وَقَدْ أَهْشُ بِهَا طَوْرًا عَلَى غَنَمِي
(الحلی، ۱۹۹۷: ۱۸۳)

(این عصای من است که با آن نیازهای خود را برآورده می‌کنم و گاهی نیز به وسیله آن برای گوسفندام برگ می‌ریزم).

صفی الدین حلی در این بیت با بهره‌گیری از قرآن کریم، گوشه‌ای از داستان زندگی حضرت موسی (ع) می‌پردازد. زمانی که از ایشان پرسیده می‌شود که چه چیزی در دست دارند: «(وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى)»، «قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأُشْفِي بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى»: (و ای موسی آنچه در دست راست توست چیست؟ موسی گفت: این عصای من است که بر آن تکیه می‌کنم و به وسیله آن برای گوسفندانم برگ درختان را می‌ریزم و نیازهای دیگری نیز به آن دارم). و مانند بیت زیر:

كَذَلِكَ يُوسُفُ نَاجِي رَبِّهِ فَتَجَا
مِنْ بَطْنِ نُونٍ لَهُ فِي الْيَمِّ مُلْتَقَمٌ
(الحلی، ۱۹۹۷: ۲۶۷)

(همچنین حضرت یونس (ع) با خدای خود به نجوا سخن گفت، پس از شکم ماهی که او را در دریا بلعیده بود، رهایی یافت).

در این بیت نیز شاعر از داستان حضرت یونس (ع) در سوره انبیاء تأثیر پذیرفته است. جایی که خداوند می‌فرماید: «(وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي

نتیجه

صفی‌الدین حلی از شاعران برجسته و نامدار عراقی در دوره انحطاط است که قرآن کریم به عنوان یک کتاب آسمانی مقدس بیشترین نقش را در شکل‌گیری فرهنگ دینی در آثار وی داشته است. در دیوان وی در بسیاری از قصاید و قطعه‌ها، شواهدی از آیات قرآن دیده می‌شود. حجم و کاربرد فراوان آیه‌های قرآنی در آثار او نشان‌دهنده انس وی با قرآن است. شاعر از تعبيرات بی‌نظیر و اصطلاحات پرتنین قرآن الهام گرفته و جلوه‌های زیبایی در اشعار خویش به نمایش گذاشته است. با بررسی شعر وی به این نتیجه رسیدیم که تجلی آیه‌های قرآن در اغراضی چون مدایح نبوی نمایان‌تر و پررنگ‌تر است و در دیگر اغراض چون رثا و غزل کمتر به چشم می‌خورد. اثرپذیری از قرآن به گونه‌های مختلف در اشعار وی قابل مشاهده است. اما استفاده تصرفی از آیات یعنی بینامتنیت نفی متوازی (امتصاص) از بسامد بالاتری برخوردار است. البته استفاده بدون تغییر آیات، یعنی بینامتنیت نفی جزئی (اجترار) نیز در شعر شاعر کم نیست. گاهی نیز شاعر با بهره‌گیری از واژگان و ترکیبات قرآنی علاوه بر آنکه شعر خویش را از لحاظ معنایی پربار نموده بر موسیقی بیرونی آن نیز افزوده است.

الْظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»، «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ». (الانبیاء: ۸۷-۸۸) (و ذوالنون را یاد کن آنگاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز قدرتی بر او نداریم، تا در دل تاریکی‌ها ندا در داد که معبودی جز تو نیست منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم. پس دعای او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و مومنان را چنین نجات می‌دهیم)

و مانند:

بَكََّ اغْتَدَى أَيُّوبُ يَسْأَلُ رَبَّهُ
كَشَفَ الْبَلَاءَ فَزَالَتْ الْأَحْزَانُ
(الحلی، ۱۹۹۷: ۲۶۸)

(حضرت ایوب (ع) با توسل به تو از خدای خویش خواست تا کسالت و مریضی‌اش از بین برود، پس حزن و اندوه از بین رفت).

این بیت را شاعر در مدح پیامبر (ص) سروده است و به پیامبر اعظم (ص) می‌فرماید که ایوب (ع) و داستان وی را به یاد آور: «وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»، «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ...» (الانبیاء: ۸۴-۸۳) (و ایوب را یاد کن هنگامی که پروردگارش را ندا داد که: «به من آسیب رسیده است و تویی مهربان‌ترین مهربانان» پس دعای او را اجابت نمودیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم).

فهرست منابع

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، (۱۴۱۵ ق)، چاپ اول، تهران، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).
- آلن، گراهام، (۱۳۸۰)، بینامتنیت، ترجمه پیام یزدان‌جو، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- امینی، عبدالحسین، (۱۹۶۷)، الغدير، چاپ دوم. بیروت: دارالکتاب العربی.
- باشا، عمر موسی، (۱۴۱۹)، تاریخ الأدب العربی، العصر المملوکی، چاپ دوم، دمشق: دارالفکر.
- بوصیری، شرف‌الدین محمد، (بی‌تا)، دیوان، تحقیق: محمد سید کیلانی، مصر: دار الرشاد الحديث.
- الحلّی، صفی‌الدین، (۱۹۹۷)، دیوان، تحقیق: عمر فاروق الطّباع، چاپ اول، بیروت: دارالأرقم.
- الزیات، احمد حسن، (۱۹۸۵)، تاریخ الأدب العربی، چاپ بیست و نهم، بیروت: دارالثقافة.
- الفاخوری، حنا، (۱۳۷۸)، تاریخ الأدب العربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات توس.
- زیدان، جرجی، (۱۹۹۶)، تاریخ آداب اللغة العربیة، بیروت: دارالفکر.
- سالم، سعدالله محمد، (۲۰۰۷)، مملكة النص، چاپ اول، بیروت: دار الكتاب العالمی.
- سلیم، محمود رزق، (بی‌تا)، صفی‌الدین الحلّی، چاپ دوم، مصر: دارالمعارف.
- فروخ، عمر، (۱۹۹۷)، تاریخ الأدب العربی، چاپ ششم، بیروت: دارالعلم للملایین.
- عزام، محمد، (۲۰۰۱)، النص الغائب، دمشق: اتحاد الکتاب.
- علوش، احمد جواد، (۱۹۵۹)، شعر صفی‌الدین الحلّی، بغداد: دارالمعارف.